

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَصَلَّى عَلَى رَسُولِهِ  
وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ

الحمد لله الذي نادى من السماء نداء تصديقات جنات لوى بعد العزيز يوم أروى موسى

علاض لمصا

ح سنه

من القواعد

بابتها بنده مستهمل ابو الحسن قطب الدين احمد غفر الله له الصمد بربهار ماه مارچ سنه ۱۹۰۶

مطبعه واقعه كراچي  
والله اعلم بالصواب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعده خالص و نیا و دین  
باعث ایجاد ذات پاک او

می کنم نعمت شفیق المذنبین  
هست شاید آیت لولاک او

مخفی نماز که روزی باین نایز عید العزیز آرومی عفا عنه الله القوی دستا  
سنجیده رای بابو حیونت سهامی ولد بابو سنوهر داس برادر زاده بابو مایر پرشاد  
ونیک خصال بابو منشی لال ولد بابو سیکم چند سعادت اساس بابو مندل اسلد  
بابو بنگوان داس فرخنده خصال بابو راج بهادر لال ولد بابو هر که چند سعادت مند  
بابو او دس چند ولد بابو منشی لال و جمیده خصال بابو راجه لال ولد بابو درگاه پرشاد  
و برادر زاده بابو پیل داس گفتند که اگر کتاب صیغجات چنان مختصر تالیف  
شود که صبیان را یاد گرفتنش آسان باشد و درستی چند که دران قاعده ضروری  
باشد از کتابهای قدیم انتخاب کرده شامل او نموده شود خوب گردد و مختص  
پسندیده در قی چند سیاه نمودم و موسوم به خلاصه المصا و  
(و) منتخب القواعد گردانیدم و بِاللّٰهِ التَّوَفِیْقِ

ا	آ	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
باب الف								
آدن	آنا	آند	آند است	آند بود	خواهد آمد	می آید	بیا	میا
آفریدن	پیدا کرنا	آفرید	آفریده است	آفریده بود	خواهد آفرید	می آفرید	بیا فرین	میا فرین
آغازیدن	شروع کرنا	آغازید	آغازیده است	آغازیده بود	خواهد آغازید	می آغازد	بیا غاز	میا غاز
آراستن	سنوارنا	آراست	آراسته است	آراسته بود	خواهد آراست	می آراید	بیا رای	میا رای
آرامیدن	آرام کرنا	آرامید	آرامیده است	آرامیده بود	خواهد آرامید	می آرامد	بیا رام	میا رام
آگاهیدن	خبر دهننا	آگاهید	آگاهیده است	آگاهیده بود	خواهد آگاهید	می آگاهد	بیا گاه	میا گاه
آرغیدن	کار لینا	آرغید	آرغیده است	آرغیده بود	خواهد آرغید	می آرغد	بیا رغ	میا رغ
آسودن	آرام کرنا	آسود	آسوده است	آسوده بود	خواهد آسود	می آساید	بیا سای	میا سای
آسودن	بهرنا	آمود	آموده است	آموده بود	خواهد آمود	می آماید	بیا مای	میا مای
آرایدن	آراسته کرنا	آراید	آرایده است	آرایده بود	خواهد آراید	می آراید	بیا رای	میا رای
آزردن	ستانا	آزرد	آزرده است	آزرده بود	خواهد آزد	می آزد	بیا زار	میا زار
آشفتن	پریشان کرنا	آشفت	آشفته است	آشفته بود	خواهد آشفت	می آشوبد	بیا شوب	میا شوب
آوردن	لانا	آورد	آورده است	آورده بود	خواهد آورد	می آورد	بیا ر	میا ر
آشامیدن	بینا	آشامید	آشامیده است	آشامیده بود	خواهد آشامید	می آشامد	بیا شام	میا شام
آمرزیدن	بهرنا	آمرزید	آمرزیده است	آمرزیده بود	خواهد آمرزید	می آمرزد	بیا مرز	میا مرز

آ	ا	آ	آ	آ	آ	آ	آ
آلایدن	آلوده بنوا	آلاید	خواهد آید	آلایده بود	آلایده است	آلایده	آلایده
آموختن	سیکنا	آموخت	خواهد آموخت	آموخته بود	آموخته است	آموخته	آموخته
استادن	کسر ابونا	استاد	خواهد استاد	استاده بود	استاده است	استاده	استاده
آوختن	لکانا	آوخت	خواهد آوخت	آوخته بود	آوخته است	آوخته	آوخته
ارزیدن	قیمت پانا	ارزید	خواهد ارزید	ارزیده بود	ارزیده است	ارزیده	ارزیده
استرون	موندنا	استرد	خواهد استرد	استرده بود	استرده است	استرده	استرده
افروختن	روشن کرنا	افروخت	خواهد افروخت	افروخته بود	افروخته است	افروخته	افروخته
آقاندن	گرنا	آقاند	خواهد آقاند	آقانده بود	آقانده است	آقانده	آقانده
افراختن	بلند کرنا	افراخت	خواهد افراخت	افراخته بود	افراخته است	افراخته	افراخته
افزودن	برضا	افزود	خواهد افزود	افزوده بود	افزوده است	افزوده	افزوده
افشاندن	جشارنا	افشاند	خواهد افشاند	افشانده بود	افشانده است	افشانده	افشانده
افشردن	پخوژنا	افشرد	خواهد افشرد	افشرده بود	افشرده است	افشرده	افشرده
افگندن	ڈالتا	افگند	خواهد افگند	افگنده بود	افگنده است	افگنده	افگنده
انجامیدن	تمام بنوا	انجامید	خواهد انجامید	انجامیده بود	انجامیده است	انجامیده	انجامیده
انگختن	آسحانا	انگخت	خواهد انگخت	انگخته بود	انگخته است	انگخته	انگخته
اندودن	بهرنا پیشنا	اندود	خواهد اندود	اندوده بود	اندوده است	اندوده	اندوده

ا	آ	ا	ا	ا	ا	ا	ا
اندیشیدن	سوچنا	اندیشید	اندیشیده است	اندیشیده بود	خواهد اندیشید	می اندیشید	میدانیش
انداختن	جمع کرنا	اندرخت	اندرخته است	اندرخته بود	خواهد انداخت	می اندوزد	میدوز
انداختن	دالتا	انداخت	انداخته است	انداخته بود	خواهد انداخت	می اندازد	مینداز
باب بای موصده							
باریدن	برسنا	بارید	باریده است	باریده بود	خواهد بارید	می بارد	بار
باقنن	صنفا	بافت	بافته است	بافته بود	خواهد بافت	می بافت	باف
بالیدن	زیاده تیا	بالید	بالیده است	بالیده بود	خواهد بالید	می بالد	ببال
بخشودن	بخشنا	بخشود	بخشوده است	بخشوده بود	خواهد بخشود	می بخشاید	بخشای
بخشیدن	بخشنا	بخشید	بخشیده است	بخشیده بود	خواهد بخشید	می بخشید	بخش
برآوردن	باهر لانا	برآورد	برآورده است	برآورده بود	خواهد برآورد	می برآورد	برآورد
برآوردن	باهر کلنا بلند پونا	برآمد	برآمده است	برآمده بود	خواهد برآمد	می آید	برای
برداشتن	او طعنانا	برد	برداشته است	برداشته بود	خواهد برداشت	برمیدارد	بردار
بردن	لیجانا	برد	برده است	برده بود	خواهد برد	می برد	ببر
برگشتن	پهرتا	برگشت	برگشته است	برگشته بود	خواهد برگشت	برمی گردد	ببرگرد
بستن	باندضا	بست	بسته است	بسته بود	خواهد بست	می بندد	ببند
برزیدن	لاطفا	برزید	برزیده است	برزیده بود	خواهد برزید	می برزد	ببرز

ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
بوسیدن	بوسه نما	بوسید	بوسیده است	بوسیده بود	خواهد بوسید	می بوسد	بوس
بیتختن	بیتختانما	بیتخت	بیتخته است	بیتخته بود	خواهد بیتخت	می بیتزد	بیتز
بوییدن	سوتگهنا	بویید	بوییده است	بوییده بود	خواهد بویید	می بویید	بوی
باب بای فارسی							
باشیدن	چهرگنا	باشید	باشیده است	باشیده بود	خواهد باشید	می پاشند	پاش
پالودن	صاف کرنا	پالود	پالوده است	پالوده بود	خواهد پالود	می پالاید	پالای
پاییدن	طهرنا	پایید	پاییده است	پاییده بود	خواهد پایید	می پایید	پمای
بیتختن	پکانا	بیتخت	بیتخته است	بیتخته بود	خواهد بیتخت	می بیتزد	بیتز
پذیرفتن	قبول کرنا	پذیرفت	پذیرفته است	پذیرفته بود	خواهد پذیرفت	می پذیرد	پذیر
پرسیدن	پوچھنا	پرسید	پرسیده است	پرسیده بود	خواهد پرسید	می پرسد	پرس
پرستیدن	پوچھنا	پرستید	پرستیده است	پرستیده بود	خواهد پرستید	می پرستند	پرست
پرداختن	سنوارنا خاف کرنا	پرداخت	پرداخته است	پرداخته بود	خواهد پرداخت	می پردازد	پرداز
پروردن	پالنا	پرورد	پرورده است	پرورده بود	خواهد پرورد	می پرورد	پرورد
پریدن	اودرنا	پرید	پریده است	پریده بود	خواهد پرید	می پرود	پرود
پسندیدن	پسند کرنا	پسندید	پسندیده است	پسندیده بود	خواهد پسندید	می پسندد	پسند
پنداشتن	معلوم کرنا	پنداشت	پنداشته است	پنداشته بود	خواهد پنداشت	می پندارد	پندارد



ج	ح	خ	ج	ج	ج	ج	ج
باب جیم عربی							
جستن	دفعه و ضمنا	جست	جسته است	جسته بود	خواهد جست	می جوید	مجوی
جستن	کودتا	جست	جسته است	جسته بود	خواهد جست	می جھد	مجھ
جشنیدن	پلنا	جشنید	جشنیده است	جشنیده بود	خواهد جشنید	می جشنید	مجنبد
جوشیدن	اولنا	جوشید	جوشیده است	جوشیده بود	خواهد جوشید	می جوشد	مجوش
باب جیم فارسی							
چریدن	چرنا	چرید	چریده است	چریده بود	خواهد چرید	می چرد	چر
چربیدن	غالب نا	چربید	چربیده است	چربیده بود	خواهد چربید	می چربد	چرب
چشیدن	چکھنا	چشید	چشیده است	چشیده بود	خواهد چشید	می چشند	چمشن
چسپیدن	لپنا	چسپید	چسپیده است	چسپیده بود	خواهد چسپید	می چسپد	چمھب
چکیدن	چکنا	چکید	چکیده است	چکیده بود	خواهد چکید	می چکد	چک
چمیدن	چمنا	چمید	چمیده است	چمیده بود	خواهد چمید	می چمد	چم
چینیدن	چننا	چنید	چنیده است	چنیده بود	خواهد چنید	می چنید	چن
باب خای معجمه							
خاستن	اوطننا	خاست	خاسته است	خاسته بود	خواهد خاست	می خیزد	خیز
خاریدن	کھلمانا	خارید	خاریده است	خاریده بود	خواهد خارید	می خارو	خار



خائیدن	چبانا	خائید	خائیده است	خائیده بود	خواهد خائید	می خائید	بخائید	بخائید
خرامیدن	کرا اگر چلبا	خرامید	خرامیده است	خرامیده بود	خواهد خرامید	می خرامید	بخرامید	بخرامید
خروشیدن	شور کرنا	خروشید	خروشیده است	خروشیده بود	خواهد خروشید	می خروشید	بخروشید	بخروشید
خریدن	مول لینا	خرید	خریده است	خریده بود	خواهد خرید	می خرید	بخرید	بخرید
خفتن	سونا	خفت	خفته است	خفته بود	خواهد خفت	می خفت	بخفت	بخفت
خریدن	گستا	خرید	خریده است	خریده بود	خواهد خرید	می خرید	بخرید	بخرید
خروشیدن	چپ پربنا	خروشید	خروشیده است	خروشیده بود	خواهد خروشید	می خروشید	بخروشید	بخروشید
خمیدن	طیر صاهوتا	خمید	خمیده است	خمیده بود	خواهد خمید	می خمید	بخمید	بخمید
خندیدن	هنسنا	خندید	خندیده است	خندیده بود	خواهد خندید	می خندید	بخندید	بخندید
خوابیدن	سونا	خوابید	خوابیده است	خوابیده بود	خواهد خوابید	می خوابید	بخوابید	بخوابید
خواستن	چابنا	خواست	خواست است	خواست بود	خواهد خواست	می خواست	بخواست	بخواست
خواندن	پڑھنا	خواند	خوانده است	خوانده بود	خواهد خواند	می خواند	بخواند	بخواند
خوردن	کھانا	خورد	خورده است	خورده بود	خواهد خورد	می خورد	بخورد	بخورد
خوشیدن	سوکھنا	خوشید	خوشیده است	خوشیده بود	خواهد خوشید	می خوشید	بخوشید	بخوشید

## باب دال جمله

دادن	دینا	داد	داده است	داده بود	خواهد داد	میدهد	بده	بده
------	------	-----	----------	----------	-----------	-------	-----	-----

گشتن	رگفتا	داشت	داشته است	داشته بود	خواهد داشت	میدارد	بدار	مدار
گشتن	جاننا	دانست	دانسته است	دانسته بود	خواهد دانست	میداند	بدان	مدان
گشتن	چگفتا	درخشد	درخشیده است	درخشیده بود	خواهد درخشید	میدرخشد	بدرخش	مدرخش
گشتن	گاشتا	درود	درود است	درود بود	خواهد درود	میدرود	بدرود	مدرود
گشتن	پگفتا	درید	دریده است	دریده بود	خواهد درید	میدرد	بدر	مدر
گشتن	بگفتا	دمید	دمیده است	دمیده بود	خواهد دمید	میدم	بدم	مدم
گشتن	سینا	دوخت	دوخته است	دوخته بود	خواهد دوخت	میدوزد	بدوز	مدوز
گشتن	دوینا	دوشید	دوشیده است	دوشیده بود	خواهد دوشید	میدوشد	بدوش	مدوش
گشتن	دورنا	دوید	دویده است	دویده بود	خواهد دوید	میدود	بدو	مدو
گشتن	دیکفتا	دید	دیده است	دیده بود	خواهد دید	میبیند	ببین	مبین

باب اسامی

راندن	رانگفتا	راند	رانده است	رانده بود	خواهد راند	میراند	بران	مران
ربودن	ربگانا	ربود	ربوده است	ربوده بود	خواهد ربود	میرباید	بربای	مربای
رختیدن	چگفتا	رختید	رختیده است	رختیده بود	خواهد رختید	میرختد	برخش	مرخش
رزیدن	رنگفتا	رزید	رزیده است	رزیده بود	خواهد رزید	میرزد	برز	مرز
رسیدن	پونچگفتا	رسید	رسیده است	رسیده بود	خواهد رسید	میرسد	برس	مرس

ک	س	ت	ث	ج	ح	خ	د
مرفقن	بمانا	رفت	رفته است	رفته بود	خواهد رفت	می آید	مردب
مرفقن	جانبا	رفت	رفته است	رفته بود	خواهد رفت	می آید	مرد
مرفقین	ناچنما	رقصید	رقصیده است	رقصیده بود	خواهد رقصید	می رقصد	مرفص
رمیدن	بجانگنا	رمید	رمیده است	رمیده بود	خواهد رسید	میرد	مرم
رنجیدن	آزده بود	رنجید	رنجیده است	رنجیده بود	خواهد رنجید	می رنجد	مرنج
روئیدن	اوگنا	روئید	روئیده است	روئیده بود	خواهد روئید	می روید	مردی
رهبیدن	چھوٹنا	رہید	رہیده است	رہیده بود	خواهد رہید	می رہد	مرہ
مریدن	پگنا	رید	ریده است	ریده بود	خواهد رید	میرید	مروی
رنجین	بئینا	رنجت	رنجیده است	رنجیده بود	خواهد رنجیت	میرنجد	مرنج

باب زائے معجم

زائیدن	بھنا	زائید	زائیده است	زائیده بود	خواهد زائید	می زاید	مزای
زاریدین	رونا	زارید	زاریده است	زاریده بود	خواهد زارید	می زارد	مزارد
زردن	مارنا	زرد	زرده است	زرده بود	خواهد زرد	می زرد	مزرن
زردون	صیقل گنا	زردو	زردوده است	زردوده بود	خواهد زردو	می زراید	مزودای
زلیستن	چینا	زلیست	زلیسته است	زلیسته بود	خواهد زلیست	می زلید	مزلی

باب زائے فارسی

زولیدن	زولید	زولیده است	زولیده بود	خواهد زولید	می زولد	زول	زول
باب سین ممله							
ساختن	ساخت	ساخته است	ساخته بود	خواهد ساخت	می سازد	ساز	ساز
ساییدن	سایید	ساییده است	ساییده بود	خواهد سایید	می سایید	سای	سای
سپردن	سپرد	سپرده است	سپرده بود	خواهد سپرد	می سپرد	سپرد	سپرد
ستاندن	ستاند	ستانده است	ستانده بود	خواهد ستاند	می ستاند	ستان	ستان
ستاییدن	ستایید	ستاییده است	ستاییده بود	خواهد ستایید	می ستایید	ستای	ستای
سترودن	سترود	ستروده است	ستروده بود	خواهد سترود	می سترود	سترود	سترود
ستیزیدن	ستیزید	ستیزیده است	ستیزیده بود	خواهد ستیزید	می ستیزید	ستیز	ستیز
سراییدن	سرایید	سراییده است	سراییده بود	خواهد سرایید	می سرایید	سرای	سرای
سگالیدن	سگالید	سگالیده است	سگالیده بود	خواهد سگالید	می سگالید	سگال	سگال
سنجیدن	سنجید	سنجیده است	سنجیده بود	خواهد سنجد	می سنجد	سنج	سنج
سوخندن	سوخند	سوخنده است	سوخنده بود	خواهد سوخت	می بسوزد	بسوز	بسوز
باب شین مجعنه							
شافتن	شافت	شافته است	شافته بود	خواهد شافت	می شتابد	شتاب	شتاب
شدن	شد	شده است	شده بود	خواهد شد	می شود	شود	شود

شکن	شکن	شکنند	شکست	شکسته بود	شکسته است	شکست	توژنا	شکستن
مشکب	مشکب	می شکبید	شکبید	شکبیده بود	شکبیده است	شکبید	صبر کرنا	شکبیدن
شمر	شمر	می شمرد	شمر	شمرده بود	شمرده است	شمر	گنتا	شمردن
شناس	شناس	می شناسد	شناس	شناسیده بود	شناسیده است	شناس	پنچاننا	شناسیدن
شنو	شنو	می شنود	شنود	شنوده بود	شنوده است	شنود	عفتنا	شنودن
شور	شور	می شورد	شورد	شوریده بود	شوریده است	شورد	شور کرنا	شوردن

باب طای جمله

مطپ	مطپ	می مطپد	مطپد	مطپیده بود	مطپیده است	مطپد	تڑپنا	مطپیدن
مطراز	مطراز	می طرازد	مطرازد	مطرازیده بود	مطرازیده است	مطرازد	نقش کرنا	مطرازیدن
مطلب	مطلب	می طلبد	مطلبد	مطلبیده بود	مطلبیده است	مطلبد	بلانا	مطلبیدن

باب عین معجمه

مغلط	مغلط	می مغلطد	مغلطد	مغلطیده بود	مغلطیده است	مغلطد	لوتنا	مغلطیدن
------	------	----------	-------	-------------	-------------	-------	-------	---------

باب ف

مفسد	مفسد	می مفسداید	مفسداید	مفسدیده بود	مفسدیده است	مفسداید	گھسنا	مفسودن
مفست	مفست	می مفستد	مفستد	مفستاده بود	مفستاده است	مفستد	بھجنا	مفستازن
مفراس	مفراس	می مفراسد	مفراسد	مفراسیده بود	مفراسیده است	مفراسد	خانا	مفرودن

فروش	فروختن	بیچنا	فروخت	فروخته است	فروخته بود	خواهد فروخت	می فروشد	بفروش	مفروش
فروید	فروقتن	فرب بگمانا	فروقت	فروقتی است	فروقتی بود	خواهد فروقت	می فروید	بفروید	مفروید
فروزدن	زیاده کرنا	فروز	فروز	فروزده است	فروزده بود	خواهد فروزد	می فروزاید	بفروز	مفروز
فشاندن	بجھاڑنا	فشانند	فشانند	فشانده است	فشانده بود	خواهد فشانند	می فشانند	بفشان	مفشان
فشرودن	پنجوڑنا	فشرود	فشرود	فشروده است	فشروده بود	خواهد فشرود	می فشرود	بفیشر	مفیشر
فمیدن	سجھنا	فمید	فمید	فمیده است	فمیده بود	خواهد فمید	می فمید	بفم	مفم

باب کاف عربی

کاود	کاودین	کھوڑنا	کاوید	کاویده است	کاویده بود	خواهد کاوید	می کاود	بکاود	مکاود
کاه	کاهین	گھٹنا	کاهید	کاهیده است	کاهیده بود	خواهد کاهید	می کاهد	بکاه	مکاه
کرن	کردن	کرنا	کرد	کرده است	کرده بود	خواهد کرد	می کند	بکن	مکن
کشای	کشادن	کھولنا	کشاد	کشاده است	کشاده بود	خواهد کشاد	می کشاید	بکشای	مکشای
کش	کشتن	بارنا	کشت	کشته است	کشته بود	خواهد کشت	می کشد	بکش	مکش
کش	کشیدن	کھینچنا	کشید	کشیده است	کشیده بود	خواهد کشید	می کشد	بکش	مکش
کن	کندن	کھوڑنا	کند	کنده است	کنده بود	خواهد کند	می کند	بکن	مکن
کوش	کوشیدن	کوش کرنا	کوشید	کوشیده است	کوشیده بود	خواهد کوشید	می کوشد	بکوش	مکوش
کن	کندین	کھوڑنا	کنید	کنیده است	کنیده بود	خواهد کنید	می کند	بکن	مکن

کوفتن	کوفتا	کوفت	کوفته است	کوفته بود	خواهد کوفت	می کوبد	کوب	کوب
<b>باب کاف فارسی</b>								
گذاختن	گذاختن	گذاخت	گذاخته است	گذاخته بود	خواهد گذاخت	می گذارد	بگذارد	گذارد
گذاشتن	مچوژنا	گذاشت	گذاشته است	گذاشته بود	خواهد گذاشت	می گذارد	بگذارد	گذارد
گذشتن	گذرنا	گذشت	گذشته است	گذشته بود	خواهد گذشت	می گذرد	بگذرد	گذرد
گراییدن	خواستن گراییدن	گرایید	گراییده است	گراییده بود	خواهد گرایید	می گراید	بگراید	گراید
گرویدن	پهرنا	گروید	گرویده است	گرویده بود	خواهد گروید	می گردد	بگردد	گردد
گرفتن	لینا	گرفت	گرفته است	گرفته بود	خواهد گرفت	می گیرد	بگیرد	گیرد
گرنختن	بجاگنا	گرنخت	گرنخته است	گرنخته بود	خواهد گرنخت	می گریزد	بگریزد	گریزد
گرسیتن	رونا	گرسیت	گرسیده است	گرسیده بود	خواهد گرسیت	می گریزد	بگریزد	گریزد
گزیدن	کاژنا	گزید	گزیده است	گزیده بود	خواهد گزید	می گزد	بگزد	گزد
گستردن	بچهجانا	گسترد	گسترده است	گسترده بود	خواهد گسترد	می گسترد	بگسترد	گسترد
گسیختن	تورژنا	گسیخت	گسیخته است	گسیخته بود	خواهد گسیخت	می گسلد	بگسلد	گسلد
گفتن	کینا	گفت	گفته است	گفته بود	خواهد گفت	می گوید	بگوید	گوید
گنجیدن	سمانا	گنجید	گنجیده است	گنجیده بود	خواهد گنجید	می گنجد	بگنجد	گنجد
<b>باب لام</b>								

لا فیدن	فضل کبنا	لا فید	لا فیده است	لا فیده بود	خواهد لا فید	می لا فید	بلا ف	ملا ف
لرزیدن	کاپننا	لرزید	لرزیده است	لرزیده بود	خواهد لرزید	می لرزد	بلرز	ملرز
لغزیدن	پچسلنا	لغزید	لغزیده است	لغزیده بود	خواهد لغزید	می لغزد	بلغز	ملغز
لا سیدن	بیهوده کبنا	لا سید	لا سیده است	لا سیده بود	خواهد لا سید	می لا سید	بلا س	ملا س

باب میم

مایدن	ملنا	ماید	ماید است	ماید بود	خواهد ماید	می مالد	یمال	ممال
مردن	مرنا	مرد	مرد است	مرد بود	خود مرد	می میرد	میمر	میمر
مکیدن	چوسنا	مکید	مکیده است	مکیده بود	خواهد مکید	می مکد	یمک	ممک

باب نون

نازیدن	ناز کرنا	نازید	نازیده است	نازیده بود	خواهد نازید	می نازد	بناز	نناز
نالیدن	شور کرنا	نالید	نالیده است	نالیده بود	خواهد نالید	می نالد	بنال	ننال
نشستن	بیٹھنا	نشست	نشسته است	نشسته بود	خواهد نشست	می نشیند	بنشین	نشین
نکویدن	بدی کرنا	نکوید	نکویده است	نکویده بود	خواهد نکوید	می نکوید	بنکوہ	نکوہ
نگاشتن	لکھنا	نگاشت	نگاشته است	نگاشته بود	خواهد نگاشت	می نگارد	بنگار	ننگار
نگر گیتن	دیکھنا	نگر گیت	نگر گیت است	نگر گیت بود	خواهد نگر گیت	می نگر د	بنگر	ننگر
نمودن	کرنا	نمود	نموده است	نموده بود	خواهد نمود	می نماید	بنمائے	نمائے



نوختن	نوخت	نواخته است	نواخته بود	خواهد نواخت	می نوازد	بنواز	منواز
نوشتن	نوشت	نوشته است	نوشته بود	خواهد نوشت	می بنویسد	بنویس	منویس
نوشیدن	نوشید	نوشیده است	نوشیده بود	خواهد نوشید	می نوشد	بنوش	منوش
نهادن	نهاد	نهاده است	نهاده بود	خواهد نهاد	می نهد	بنهد	منهد
نویشتن	نویشد	نویخته است	نویخته بود	خواهد بنویشد	می بنویسد	بنویس	منویس

باب و ا و

واخیدن	واخید	واخیده است	واخیده بود	خواهد واخید	می واخد	واخ	مواخ
ورزیدن	ورزید	ورزیده است	ورزیده بود	خواهد ورزید	می ورزد	بورزد	مورزد
ورغلائیدن	ورغلائید	ورغلائیده است	ورغلائیده بود	خواهد ورغلائید	می ورغلائد	بورغلائد	مورغلائد
وزیدن	وزید	وزیده است	وزیده بود	خواهد وزید	می وزد	بورز	موز

باب ی ای یوز

هراسیدن	هراسید	هراسیده است	هراسیده بود	خواهد هراسید	می هراسد	هراس	مهراس
هلیدن	هلید	هلیده است	هلیده بود	خواهد هلید	می هلد	هل	مهل

باب ی ای یختانی

یافتن	یافت	یافته است	یافته بود	خواهد یافت	می یابد	بیابد	سیابد
-------	------	-----------	-----------	------------	---------	-------	-------

موجب طوالت کتاب پنداشته چند مصدر ومعنی او نوشته می شود

معنی	مصدر	مصدر	مصدر	مصدر	مصدر	مصدر	مصدر	مصدر
آغوشن	آوده هونا	افراشتن	بلند کرنا	آودون	لتعیر تا	آمیختن	تلوار میخنا	آما سیدن
افسردن	غمگه نا	اپناشتن	پایه نا و پایه کرنا	انگاشتن	معلوم کرنا	آزاردین	آزاردین	استانا
آسایدن	آرام پانا	افرازدین	بلند کرنا	افروزدین	روشن کرنا	افرازدین	زیاده کرنا	
آمیزدین	رطانا	اندوزدین	جمع کرنا	انگار دن	جانما	انگیزدین	ادشمانا	
آویزدین	حمله کرنا	آمیزدین	کمیچنا	بایستین	چاپه نا	برشتن	بجو نونا	
بویاندین	سونگه مانا	بازیدین	کھیلتنا	بایقدین	جمننا	برخاستن	بوگه نا	
بخشایدین	بخشش کرنا	بودن	هونا	پاریدین	فکره هونا	پیش مردن	گهه لانا	
پیراندین	اوڑانا	پالاندین	صاف کرنا	پدرودن	مانگنا	پژوهیدین	دوونه نا	
پندیدین	نصیحت کرنا	پیوندین	جوڑنا	ترادیدین	طپکنا	تفتن	گرم هونا	
ترسایدین	دشمنانا	تایدین	بجیرنا	تازیدین	دوڑنا	تریدین	کمیچنا	
تفتیدین	بٹنا	جوئیدین	دوونه نا	جنگیدین	لڑنا	جمیدین	گودنا	
چسپاندین	چسکانا	چسپاندین	چسکانا	چراشدین	چراننا	چاودین	چباننا	
بجیدین	لڑنا	بجیدین	چلنا	خستن	رضی هونا	خلیدین	بجیچنا	
خاندین	ٹیڑھا کرنا	خاندین	چرا نا	دریافتن	تاڑنا	دریافتن	کاپنا	

دلیدن	دلنا	دوزیدن	سینا	دوانیدن	دوژانا	رستن	اولنا
رلسیدن	کاتنا	رسانیدن	پونجانا	ریانیدن	یهجرانا	رستن	بهموننا
روییدن	جھاندرنا	زادن	چننا	زوانیدن	کھرچنا	زیبیدن	زیبیدنا
ترکیدن	برطرانا	زارنیدن	بیوده بکنا	ستودن	تعلیف کرنا	سرشتن	گورحصنا
سزیدن	لالق ہوننا	سفتن	بیدھنا	سودن	گھسنا	سونانیدن	جلانا
سومزیدن	جوتنا	ستیمیدن	گرڈا کرنا	ستیدن	لینا	سودن	گاتا
سہریدن	کھاننا	سنبیدن	سوراخ کرنا	شاشیدن	موتنا	شالیستن	لالق ہونا
شگفتن	کھلنا	شنودن	سننا	شپلیدن	نچورنا	شوییدن	دھوتنا
شکوچیدن	کھورے کا الف یو	شمیدن	سونکھنا	شیفتن	زلیفتہ ہونا	شپلیدن	جوتنا
شفلیدن	زفلینا	شوانیدن	شاننا	نارتیدن	لوٹنا	غنودن	ادگھنا
غرپویدن	شور کرنا	قوانن	گرنا	فسردن	ٹھمرنا	فازیدن	جھمان لینا
فروشیدن	بیچنا	فشاردن	پنچورنا	فلیندن	کھیلوٹنا	فمانیدن	سمجھانا
کشتن	لونا	کشودن	کھولنا	کھیدن	پیننا	کھبیدن	کوٹنا
کشتن	بھرتنا	گوزیدن	پاوتنا	گڈرانیدن	گڈراننا	گڈرانیدن	بھگاوتنا
گوزیدنا	بھگاننا	گڈاردن	ادا کرنا	گڈیدن	قبول کرنا	گسلیدن	توڑنا
گرائیون	خواہش کرنا	لیسیدن	چاٹنا	لغزانیدن	ڈکارنا	میزیدن	موتنا
نوازیدن	نواڑنا	نصفتن	بھچھانا	ینا زیدن	عاجزی کرنا	ناویدن	لڑکھڑانا



جواب بے نقطه را معمله و بانقطه را محجه گویند سوال فعل و اسم و حرف که گویند جواب  
 فعل آنست که از ویکی از ازمانه ثلاثه یعنی ماضی و حال و مستقبل فهمیده شود چون کرد میکند  
 خواهد کرد و اسم کلمه آنست که از زمانه فهمیده نشود الا معنیش مستقبل باشد چون عشق و عقل و حیوان  
 و طیور و مردم و فرج و قلم و دوآت و مجلس و مسجد و حرف آنست که از زمانه هم مفهوم نشود  
 و معنی هم مستقبل نباشد چون الف نداء و تاسی خطاب و برود و مرد غیر آن سوال در فارسی  
 مصدر چند قسم است جواب متصرف و جامد متصرف آنست که در آخرش دن یا تن باشد  
 و جمله افعال متصرفه از و مشتق شود چون آمدن و رفتن و جامد آنست که با انضمام شدن یا کردن  
 معنی مصدری پیدا نماید و صیغه های متصرفه از و مشتق نشود چون نماز که در سوال فاعل  
 چند قسم است جواب چهار قسم اول فعل معروف که ذکر فاعل در آن کرده شود چون محمد اسحاق  
 کتاب را بر دفاصل بدون محمد اسحاق دوم فعل مجهول که در آن ذکر فاعل نباشد چون بقنا  
 و روضه شد شخصیکه بقا دوخت ذکر او نیاید سوم فاعل لازم چون خفتن و رفتن و چهارم  
 متعدی چون خوراییدن و دراییدن سوال ماضی چند قسم است جواب شش قسم اول  
 ماضی مطلق چون آمد دوم ماضی قریب چون آمده است سوم ماضی بعید چون آمده بود چهارم  
 ماضی استمراری چون می آید پنجم ماضی تشکیک چون آمده باشد ششم ماضی تمثالی چون  
 آید بی سوال مستقبل و حال و مضارع و امر و نهی که میگویند جواب مستقبل بر پایه آید  
 تعلق دارد چون خواهد آمد و حال بر پایه نمود وجود چون می آید و مضارع مشترک میان حال  
 و استقبال است چون خورد و گستر و امر و قسم است اول مجرد چون کن دوم امر مدایع  
 چون می کن و نهی چون کن سوال شش قسم ماضی و قسم مضارع و غیر آن که بیان کردی  
 صیغه و واحد غائب جمع غائب واحد حاضر جمع حاضر و واحد مستکلم جمع مستکلم آنها بیان کن



چون بباغ اورفتم یعنی در باغ اورفتم چهارم بای علویت از معنی بر حاصل میگردد و چون بعارض  
 او کلاب میباشم یعنی بر عارض او پنجم بای مصاحبت یعنی صحبت و بهر ای پیدانماید چون  
 بر حیونت سهام رفتم یعنی با حیونت سهامی رفتم ششم بای قسمیه از آن معنی سوگند حاصل  
 میگردد و چون لبسرها یعنی سوگند سر شما هفتم بای علت معنی بر لبی پیدانماید چون بخاطر شفق رفتم  
 یعنی برای خاطر یک مشفق رفتم هشتم بای تشبیه چون ع اندیشه بر فتن سمندت ماند  
 یعنی اندیشه چون ز قمار سمندتم بای الصاق یعنی ربط دادن فعل با هم و آن معنی از پیدای  
 کند چون ع گنه بنید و پرده پوشد بکلمه یعنی از حلم دهم بای استعانت برای امدادی آید  
 چون بالنون والصاد یازدهم بای قریب و آن معنی نزدیک پیدانماید چون به عبدالرحیم فرستاد  
 یعنی نزدیک عبدالرحیم فرستاد و از دهم بای مفعول چون به نشی صاحب کتاب اد  
 یعنی نشی صاحب کتاب و از سیزدهم بای انتهائیه چون از مشرق بمنزله یعنی از مشرق تا بمنزله  
 چهاردهم بای رابط چون دست بدست سوالی اقسام نامی بگو جواب اول تا سه  
 انتهائیه چون از آره تا بکسر دوم ابتدائیه چون از افتاد تا بعارض آن گفزار چشم یعنی  
 از روزیکه چشم بر عارض آن گفزار افتاد سوم نامی زنهاریه چون ع ز صاحب غرض  
 تا سخن نشنوی یعنی از صاحب غرض زنهاریه سخن نشنوی چهارم نامی خطاب چون از  
 دیدنت یعنی از دیدن تو پنجم نامی که معنی خود پیدانماید چون غمت نیست یعنی غم خود نیست  
 ششم نامی علت و آن معنی سبب و واسطه پیدانماید چون سه تا مرد سخن بگفته باشد  
 عیب و بهر ش نرفته باشد یعنی سبب پوشیدگی عیب سخن گفتن است هفتم نامی مفعول  
 چون اسبغت بخشد یعنی اسب را بخشد سوال اقسام جمیم هم بیان کن جواب اول  
 جمیم استفهام بجهت طلب فهمیدن چون چه میکنی دوم جمیم استفهام نفی فلان چه میداند

یعنی هیچ نمیداند سوم جمیع مساوات بمعنی برابری چون **س** چو آننگ رفتن کند جان پاک  
 چه بر تخت مردن چه بر روی خاک **چ** یعنی بر خاک و بر تخت مردن برابرست چهارم جمیع تخفیر  
 بمعنی حقارت کردن چون فلان چه قابل است یعنی ناقابل است پنجم جمیع تعظیم  
 برای عزت و بزرگی چون فلان چه مردم است یعنی مرد بزرگ است ششم جمیع تحسیر در محل  
 تاسف در آید چون **س** در لغای فلک با من چه کردی بدرسانی آفتابم را بر روی  
 هفتم جمیع نمی چون چه میکنی یعنی مکن هشتم جمیع مبالغه بمعنی زیادتی چون چه خوش  
 می سراید یعنی بسیار خوش می سراید سوال از قسم شین آگاه گردان جواب اول  
 شین ضمیر مضافت و آن دو قسم است یکی متصل مضاف و آن لفظ ما قبل خود را مضاف  
 نماید چون کتابش گرفت یعنی کتاب او گرفت دوم منفصل مضاف و آن لفظ ما بعد خود را  
 مضاف گرداند چون **ع** گم میکند آتش از دیده پاک **ه** یعنی گامه آب از دیده او  
 پاک می نماید سوم شین ضمیر مفعول چون حامد حسین **ا** پیش او یعنی اسب را داد و چهارم  
 شین مصدر چون دانش و بینش سوال اقسام کاف بگو جواب اول کاف تفسیر آن بر  
 بیان چیزی در آید چون **ع** بهر در که شد هیچ عزت نیافت **ه** یعنی بهر در که رفت اصلا  
 آبرو نیافت دوم کاف علت و آن معنی واسطه پیدا نماید چون ابتدا از دست انداختم  
 که بگو که مته بود سوم کاف استفهام و آن برای طلب فهمیدن در آید و معنی کدام پیدا نماید چون  
 از که آموختی یعنی از کدام کسی آموختی چهارم کاف استفهام نفی و آن اینست که استفهام کرده نفی کند  
 چون **ع** که از دست قمرش امان یافتی **ه** یعنی کسی او دست قمر او امان نیافتی پنجم کاف منعها معنی ناگاه  
 پیدا نماید چون **ع** که مرغ کیابست که بابال و پر آید یعنی اگر مرغ کیابست ناگاه بابال پر در آید ششم کاف  
 ان معنی باکی پیدا کند **ع** که جابا سپر پایدانداختن **ه** یعنی بلکه بسیار جابا سپر پایدانداخت **س** هفتم کاف تصغیر



چون دخترک و مردک بمعنی دختر صغیر و مرد حقیر هشتم کاف زاید چون دخترک و مردک سوال  
سیم چند قسم است جواب اول سیم متکلم چون رفتم دوّم اضافت و آن بعد مضاف به تغییر افت  
در آید و بمعنی من پیدا نماید چون دستم بگیر یعنی دست من بگیر و در آخر لفظی که های محقق باشد و بعد از آن  
سیم اضافت و آید خبره مفترقه قبل آن سیم زیاد کند چون نامه یعنی نامه من سوم سیم مفعول معنی  
مرا پیدا نماید چون ع خدا یا تو بر کار خیرم بدار یعنی ای خدا تو مرا بر کار خیر بدار چهارم سیم تعین چون  
کلم دوّم تخم سیم اثبات فعل چون شادانم یعنی شادمان دستم سوال قسم نون هم بگو جواب  
اول نون مفعوله در اول الفاظ برای نفی واقع شود چون نکر دوّم نون نفی اثبات که اول  
نفی کرده اثبات کند چون منع نه که دم یعنی منع کرده ام سوم نون غنه چون چنان چنین چهارم  
نون مصدر چون خوردن و رفتن سوال چیزی از قسم دوّم هم بگو جواب اول و او معروف  
چون و او قبول دوّم و او مجهول است چون و او هوش سوم و او عطف که در میان دو فعل  
یا در اسم در آید چون خورد و برود بان فان چهارم و او مصدر چون تو دو دو غیب خویش پنجم و او تصغیر  
که معنی خردیت پیدا کند چون ع بر من نظر نمیکنند آن سپرده سوال از قسم های هوز نیز آگاه  
جواب اول های محقق لیاقت چون شاهانه یعنی لائق شاهان دوّم های محقق نسبت  
چون سکندر نامه سوم های محقق که در آخر اسما در آید و پنج معنی پیدا نماید چون سایه چهارم های محقق  
فعلیت چون خنده و گریه پنجم های محقق مفعول چون گفته یعنی گفته شد ششم های محقق  
فاعلیت چون رونده و گوینده سوال اقسام یای بگو جواب اول یای معرفت چون  
یای امیر دوّم یای مجهول چون یای پیش سوم یای وحدت چون شاهای یعنی یک شاه چهارم  
یای نسبت چون بزگالی بمعنی باشنده بزگاله پنجم یای مصدر چون و بگویی یعنی دل بستن ششم  
یای خطاب معنی تو پیدا نماید چون کردی پنجم یای تنکیر که برای غیر معین در آید چون کسی یعنی  
یک کس ششم یای فاعلیت آن معنی فاعل پیدا کند چون حجی بمعنی حجت گفته نهم یای مضمهر معنی

آن پیدانما بد چون داورسی را یعنی آن داور را و هم یای تعظیم معنی عزت پیدانما بد چون فلان شخصیت  
یعنی شخص بزرگ است یا زدهم یای لیاقت که بعد مصدر در آید و معنی لیاقت پیدانما بد  
چون کردنی است یعنی لائق کردنت دوازدهم یای متکلم چون مشفق یعنی مشتق من سیزدهم  
یای استمرار چون یافتی بمعنی میافت چهاردهم یای زاید چون ع نبینم نخسته زمین بزم خاصه  
یای خامی زان دست پانزدهم یای فعلیت چون بنده و بندگی و زنده و زندگی شانزدهم یای متکلم  
که قبل میم متکلم در آید و معنی جمع متکلم پیدانما بد چون کردیم بگفتیم یای اضافت چون شنای سجد و در  
عاشق و جفا محشوق هجدهم یای ندا که بعد اسم نهادی واقع شود چون آبی معنی یا آله سوال  
اضافه منقلب که را میگویند جواب آزا گویند که مضاف الیه بر مضاف مقدم باشد چون جهان پناه  
سوال اضافه تحقیقی که انانند جواب مضاف خاص کرده شود برای مضاف الیه چون من یعنی یا  
خاص من سوال اضافه تمکلی که انانند جواب ملوک را بطرف مالک مضاف کنند چون قصر شاه  
سوال اضافه توضیحی که انانند جواب مضاف را مضاف الیه واضح کنند چون خورثانا  
سوال اضافه بیانی که انانند جواب مضاف الیه بیان مضاف گردد چون انگشتری  
طلا سوال اضافه تشبیهی که انانند جواب تشبیهی یعنی در میان شبهه و شبهه واقع شود  
چون گل رخسار سوال اضافه ظنی هم بگو جواب چون آب دید آب منظور و مضاف  
دریا سوال اضافه صفت و موصوف هم آگاه کن جواب چون مرد دانا لفظ مرد موصوف و  
وانا صفت سوال نکره و معرفه که انانند جواب نکره اسم غیر معین را گویند چون کتابی  
انسان معرفه خاص بر یک فرد دلالت کند چون اسحاق و عباس سوال جمله معترضه که را  
گویند جواب جمله معترضه آنست که در میان یک جمله واقع شود چون یارسن چشم بد دور خوب  
یاد مبتدا خوب است خیر و چشم بد دور در آن جمله واقع شده جمله معترضه است سوال جمله شرطیه که انانند  
جواب جمله شرطیه بد و جمله تمام میشود چون اگر رفتی جان سلامت بر دمی و اگر

خفتی مردی حرف اگر شرط است سوال جمله اسمیه که میگویند جواب جمله اسمیه دو است  
 با هم شده میگرد و دو سامع محتاج سخن دیگر نمیشد چون زید نیک است سوال جمله فعلیه  
 که انانند جواب جمله فعلیه مرکب است از فعل و اسم چون زید رفت سوال از اعداد حرف سنجی  
 آگاه گردان ترکیب حرفش هم بخوان جواب بجد بنویز حطی کلن سنقص قش تخذ خنظغ

یگان شمار را بجد حساب تا حطی	قطعه پس آنکه از کلن ده ده است تا سنقص
پس آنکه از برشت تا خنظغ شمر صدگان	دل از حساب حمل کن تمام مستخلص

برای سهولت فهم اطفال اعداد و حروف نیز افزوده شده

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	
ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع				
۱۰۰	۹۰	۸۰	۷۰	۶۰	۵۰	۴۰	۳۰	۲۰	۱۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰	
ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ									

سوال از اقسام لف و نشر آگاه کن جواب اول تفصیل ترتیب اجمال شود و اول الف  
 و نشر مرتب گویند چون ۵۰ بروز بر آن یل از چمنند به شمشیر و خنجر بگردد و کند در برید و شکست  
 بر بست بدیلان اسر و سینه و پا و دست و دوم تفصیل بر عکس ترتیب اجمال بود و اول الف نشر معکوس  
 خوانند چون ۵۰ آن پس زلف قد مستقیم راست با یوم الف لام میم و نون و یوم بریم شد یعنی زید مرتب  
 و نه معکوس ترتیب آنرا غیر مرتب گویند چون ۵۰ افزودن و سوختن و جابه زیدین و پروانه زمین شمع زمین گل  
 زمین آموخت به سوال املا که خوانند جواب املا آنست که بجای الف یا معمول خوانده شود  
 چون حساب و حسبت رکاب ترکیب سوال هر گاه موصوف بر صفت مقدم باشد حرف آخر  
 را چه خوانند جواب ماکسور خوانند چون مرد نیک اسپ بگوید هر گاه صفت بر موصوف مقدم باشد  
 حرف آخر صفت و موصوف خوانند چون نیک و گویند اسپ سوال از اقسام اسم ذات و صفات غیر آن

جواب اول اسم ذات آنست که جسم ندارد چون خشم و عقل دوم اسم صفات آنست که  
 محسوس روح بود چون حیوان طیور سوم اسم اعداد از یک تا ده و از ده تا صد و همچنین چهارم که حکم در  
 و جمع دارد چون مردم پنجم اسم جنس چون کافه و قلم ششم اسم ظرف چون سجد و مجلس هفتم جایی سجده  
 و جاکلوس سوال اقسام اسم ظرف چندست جواب اول دان چون قلمدان دوم که چون  
 سیکه سوم ستان چون گلستان چهارم زار چون گلزار پنجم گاه چون خوابگاه ششم خانه چون  
 قیلمخانه سوال اسم فاعل که گویند جواب اول اسم فاعل اصلی که مشتق از مصدر بود چون کننده  
 از کردن درونده از رفتن دوم اسم فاعل ترکیبی که بعد اسم صیغه امر و آید و معنی فاعل پیدا کند چون  
 دستگیر و پوزش بندیر یعنی کننده دست و قبول کننده عذر دست و پوزش اسم و گیر و پذیر صیغه امر  
 سوال اندک از قاعده مذکور نمونت هم بگو جواب در آخر هر اسم که الف و یا اصلی باشد اکثر نمونت  
 خواهد شد چون صحرا بنده مکرر دعا و سزا ازین مستثنیست و هر اسم که بر وزن تفصیل است آن  
 نمونت خواهد شد چون تعظیم و تکريم مگر نمونت مستثنیست و در آخر هر اسم که تالی مصدر عربی آید آن نمونت بیشتر  
 چون قدرت و خلعت مگر شربت مستثنیست و در آخر هر اسم که یای مغز باشد اکثر نمونت میشود چون حویلی  
 حاصل مصدر فارسی که در آخر شین یا قبل مگسور باشد نمونت میگردد و چون مسافرش و خارش و غیر آن سوال از رای  
 و قایم خبر داری جواب یا و قایم این را نمادی و هر کدا واسطه شود و جای که اصلی باشد چون خدا یا جمان  
 یا دستانی تراست چه ز ما خدمت آید خدای تراست به جملات سابقا که یای اصل است سوال مقولبتوی که گویند  
 جواب آنست که در نظم یاد ز شعر الفاظ چند مکرر شوند و هر چه از خواندن راست حاصل آید همان از خواندن  
 و از گویند چون مراد دارم و بر آید یا ربیع شکریه ترا زوی وزارت برکش بشو بهره بلبل بلب بلب هر چه شوش

تأیید الطبع المحمدی والمنه که کتاب جوئی فی اصاغیر و کابری یعنی خلاصه المصادر مع منتخب القواعد  
 با تمام ابوالحسن قطب الدین محمد باریچرام نای الحقیقه المصطنع مارچ سنه ۱۹۰۰ م مطبوع نامی که مطبوع گردید